

# "فراکسیون فعالیت بنام کومه‌له"

## و

## عکس العمل‌ها

وحید عابدی

بعد از اعلام موجودیت "فراکسیون فعالیت بنام کومه‌له" در "حزب کمونیست ایران"، تعداد قابل توجهی از آن پشتیبانی کردند. جمع وسیعی از اعضاء سابق کومه‌له و کسانی که با هیچ یک از تشکیلات‌های موجود رابطه تشکیلاتی ندارند، به این آکسیون پیوستند و از فراکسیون حمایت کردند. این حرکت موضوع مربوط به اعلام فراکسیون در "حکا" را از چارچوب تشکیلاتی آن خارج کرد، و نشان داد که هر نوع تعیین تکلیفی در رابطه با تاریخ کومه‌له و آینده آن مصالح عمومی‌تری است که چارچوب‌های محدود تشکیلاتی را درهم می‌شکند، و بلافاصله در "جامعه کومه‌له‌ای‌ها" عکس العمل‌های جانبدارانه‌ای را به همراه خواهد داشت.

بعد از اعلام "فراکسیون" و پشتیبانی از آن و بعد از چند روز سکوت سؤال برانگیز، عاقبت و همانگونه که انتظار میرفت کسانی نیز علیه آن موضع گرفتند. دهانشان را بازکردند و هرآنچه از دهانشان درآمد نثار این فراکسیون کردند. از جمله ایرج فرزاد و کورش مدرسی که برخلاف انتظار هم حرف نزدند و همانگونه که انتظارش میرفت موضع گرفتند. نوشته نیز می‌شد حدس زد که فشار خون این افراد و گروه‌ها از چنین اعلام موجودیت و تحولی در صفوف کومه‌له و "حکا" بالا خواهد رفت و مجدداً گرد و خاکی برپا می‌کنند. این قابل پیش بینی بود. اتفاقاً اگر خلافتش را می‌نوشتند و میگفتند، نمی‌توانستیم هضم‌اش کنیم. رهبر عقیدتی این عده در زمان خود احکامی صادر کرده و رفته است، خودش هم دیگر نیست که تجدید نظری بکند، در نتیجه هوادارانش چاره‌ای جز تکرار همان احکام و همان نظرات را ندارند. یکی از مبانی چنان اعلام موضعی این است، که هر حرکت کومه‌له‌ایها برای بازسازی ارزشهایی که کومه‌له را ساختند، باید با تکفیر "عقب ماندگی، محلی‌گرایی و قوم‌گرایی و ناسیونالیسم" محکوم و تخطئه گردد. حنایی که مدتهاست رنگ باخته و دیگر کسی را نمی‌فریبد، اما گویا هنوز حربه مؤثری برای سرپا نگه داشتن این گروه‌هاست.

البته اعلام وفاداری به احکام صادر شده از جانب رهبر، تنها دلیل موجهی برای فهم این نوع برخوردهای هیستریک نیست. این نوع برخوردها دلایل دیگری هم داشته و دارد. این‌ها گرچه با ادعاها و هیاهوی بسیار صفوف کومه‌له و حکا را ترک کردند، اما در عمل و در هر تند پیچی ناچار بوده‌اند که هویت جدید خود را با پرداختن به کردستان و تحولات درونی آن برای هوادارانشان معنی کنند. گویی کردستان را از این‌ها بگیرد، نفس هم نمی‌توانند بکشند. دلایل شخصی‌تری نیز وجود دارند. مثلاً تثبیت موقعیت "ولیدر" جدیدی که بر حسب اتفاق "کرد" باشد. چنین "ولیدر"ی اول باید ثابت کند که "کرد بودنش" یک تصادف الهی و طبیعی بوده و این بنده خدا هیچ نقشی در آن نداشته و گرنه چنین اتفاق نامیمونی نمی‌افتاد. یا در برخورد به تحولات درون کومه‌له قضیه کمی بیشتر فرق دارد. آنهایی که زمانی در صف کومه‌له بوده‌اند و کرد هستند، بطور جدی بر این باورند که هرگونه عقب نشینی از مواضع رهبر در رابطه با کومه‌له و تحولات درون آن می‌تواند و ممکن است که عواقب ناگوار و غیر قابل پیش بینی برایشان به همراه داشته باشد. این جریان با ادعاهای جهان وطنی که گویا از جنس دیگری هستند، از کومه‌له و حکا جدا شدند، اما در دنیای واقعی کل موجودیتشان را در تقابل

با همین "کومه‌له" معنی کردند و این بخشی جدایی ناپذیر از موجودیت آنهاست. اگر این عصا را از دستشان بگیرند، نای راه رفتن را هم ندارند. چرا که بعد از بیست سال جدایی از کومه‌له، خود این‌ها نیز هنوز نان همان کومه‌له بودنشان را می‌خورند. خود این‌ها نیز در چسبیدن به این گذشته، منفعتهای قابل فهمی دارند. تا این هست، این‌ها نیز هم سهم‌شان را می‌خواهند، با این تفاوت که برخلاف دیگران حاضر به پرداختن عوارض آن هم نیستند.

واقعیت این است که در کنار حزب سازی و حزب بازی و تصفیه حسابهای شخصی، بروز عقده‌های روانی بعد از سالها یأس و ناامیدی، تأسف خوردن از عاقبت کومه‌له و انشعابات بیشمار، یک پروسه خودآگاهی درطیف کومه‌له آغاز شده است. مشخصه این خودآگاهی نیز چیزی جز عزم و اراده سیاسی برای خاتمه دادن به این وضعیت اسفبار نیست. چیزی نیست جز اینکه آدمها شروع کرده‌اند به اینکه تا دوباره به این سوالات اساسی درفضایی و رای خرده حسابهای شخصی و منافع گروهی پاسخ بدهند، که چه اتفاقی افتاد، و چرا اینگونه شد؟ راه برون رفت از این بحران چیست؟ کسی هم در بند آن نیست که چه کسی با چه گرایش و تمایلات سیاسی به این سوالات پاسخ و یا پاسخ‌های روشنی می‌دهد. همین نیز معمولا کسانی را به عکس العمل وامی‌دارد که نان تداوم این بحران را می‌خورند. چرا؟ چون این‌ها دیگر خودشان هم نیستند. اسیر افکار و تلقیاتی واژگونه از دنیای واقعی شده‌اند. چرا که در هر حرکتی که آغاز میشود، قبل از هر چیز به چرتکه اندازی می‌افتند، موقعیت و نفع شخصی خود و جریان شان را در آن جستجو می‌کنند و بر اساس آن علیه هر آن چه که موقعیت خود ساخته و حقیر شان را برهم بزند، به شیوه‌ای هیستریک مقابله خواهند کرد. موقعیت خود ساخته‌ای که تنها مربوط به احزاب نیست، بلکه به گونه‌ای تأسف بار افراد منفرد بسیاری را هم در برمی‌گیرد. افرادی که دایی جان ناپلئونی و همراه با این جریانات، پشت هر حرکتی توطئه آمریکایی، منافع حقیرانه و خواب‌نا شدن آدمها را می‌بینند، در حالیکه این بار نیز جز خواب ناماشدن خودشان، قادر به اثبات چیزی نخواهند شد. در اینکه حضور آمریکا و رویدادهای سیاسی در دهه گذشته وضعیت کاملا متفاوتی ایجاد کرده است، حرفی نیست. در اینکه جریان و یا جریاناتی نسبت به دخالتگری آمریکا در منطقه و نقشه‌های احتمالی دولت آمریکا دچار توهمات خوشبینانه‌ای شده‌اند، جدلی نیست. اما نباید فراموش کرد که هشدار دهندگان و بد بین‌ها و ضد آمریکایی‌ها نیز وضعیت

بهتری نداشتند. این گروه‌ها نیز از درک رویدادها، چگونه منطبق شدن با آن و سازماندهی تقابلی که نهایتا نفع مردم ایران و منطقه را دربرداشته باشد، عاجز بودند. اگر دسته اول نشان دادند، که نیروهای سیاسی متوهمی هستند. به‌بازی گرفته نشده، ادا و اطوار کسانی را در می‌آورند که گویا خبری هست؛ به اشتباه محاسبه افتاده و فکر کردند که آنها نیز مقوله‌ای هستند و به همین دلیل نیز مستقیم و غیر مستقیم لبیک گفتند؛ گروه‌های مخالف نیز نشان دادند که مشکل اساسی‌تری دارند. ثابت کردند که نیروی سیاسی بمعنای واقعی کلمه نیستند. نتیجه چه بود؟ این بود که همچون هر دوره دیگری و در برابر هر رویداد جدیدی در تقابل با جمهوری اسلامی، ما بجای بحث‌های سازنده و راهگشا، شاهد تصفیه حسابهای شخصی و گروهی بودیم. نتیجه چه بود؟ این بود که ثابت شد که خارج از هر موضعی، چه ضد آمریکای و چه در راستای توهم به آمریکا و اهدافش، جمهوری اسلامی اپوزیسیون ندارد. کل ماجرای اپوزیسیون در نفس خود توهم است. با آمریکا یا بی آمریکا. با تفکر انقلابی و یا خیر با تفکر و گرایشات رفرمیستی، و اینکه همه ول معطلیم.

اما آمریکا و موضع‌گیری علیه آن، مساله ملی و توهمات به اصطلاح "قوم گرایانه" و این‌ها همه حرف و بهانه است. مساله در رابطه با جریانات طرفدار حکمت این است که هرباره و با جنجال به پا کردن مانع از درک درست رویدادهای

درون صفوف کومه‌له و افشای دنیای خود ساخته حقیرشان کردند. متأسفانه و آنگونه نیز که بنظر میرسد، این روشی تاکتیکی نبوده و نیست، این استراتژی آنها برای سرپا ایستادنشان است. کسی نباید گول این برخوردهای هیستریک و سینه چاک کردن‌ها را بخورد و فکر کند که اینها نگران رشد "ناسیونالیسم" و "قوم‌گرایی" و عواقب شوم آن هستند. تمامی این کارها برای این است که ما فراموش کنیم که آنها هر دو سال یک بار قول سرنگون کردن جمهوری اسلامی را دادند، شلوغ کردند، هیاهوی توخالی سردادند، و هر بار نیز زبانشان را با حملات انحرافی به این و آن، خود را از این فاز به آن فاز رساندند. نباید یادمان برود که اینها تشکیلات حکا و کومه‌له را به این دلیل ترک کردند که گویا گرایش "ناسیونالیستی درون کومه‌له" مزاحم آنها در کارگری شدن حزب، انقلاب سوسیالیستی کردن و سرنگون کردن جمهوری اسلامی است، و رفتند که در چند سال حزیشان را کارگری کنند و با آن دنیا را تکان دهند. از همان بدو امر روشن بود که این ادعایی توخالی است و به همین دلیل نیز نتوانستند کاری انجام دهند. اما رهبرشان بجای قبول واقعیت و اعتراف، آمد و خود "تئوری‌های مارکسیستی" را هم زیر سؤال برد، و اعلام کرد که با حزیش قدرت را می‌گیرد، و آنگاه آنرا به کارگران تقدیم خواهد کرد. نزدیک‌ترین رفقا و متحدین‌اش زیر بار این تئوری جدید نرفتند و تا آن اندازه شهامتش را داشتند که به شکست پروژه‌شان اعتراف کنند و خیرش را به لقایش ببخشند و رفتند. اما رهبر، با کمک لشکری که از کردستان با خود برده بود، نزدیک‌ترین رفقایش در درون حزب جدید را نیز، بعنوان آدمهای سازشکار و خواب نما شده تکفیر کرد و خم به ابرو نیاورد. می‌خواهند فراموش کنیم که در عدم حضور رهبر، "ولیدر" تهرانی نتوانست حضور "ولیدر" رقیب سنندجی و کرد را تحمل کند و قصد داشت که زیر آتش را بزند و جای خود را مستحکم کند که با عکس‌العمل "ولیدر" سنندجی روبرو شد و ایشان با کمک "لشکر کردها" به حاشیه "خانه" بازگشت، و برای آنکه به "ناسیونالیسم و قوم‌گرایی" متهم نشود، به ابتکاری تاریخی دست زد، حزیش را "حکمتیست" اعلام کرد، تا در بازگشت به درون، حریفان قدیمی نتوانند از عقبه لشکر شکست خورده‌اش نیرو بگیرند. و دست آخر اینکه نباید از یادمان برود که اینها و از لحظه‌ای که از کومه‌له و "حکا" جدا شده‌اند، تا کنون پنج تا شش انشعاب کوچک و بزرگ را تجربه کرده‌اند، و هر شاخه‌ای نیز بر این عقیده است که کلید بهشت را در جیب دارد.

## ایرج فرزاد، گورش مدرسی

شکی نیست که ایرج فرزاد یکی از کسانی است که در گذشته‌های دور در تشکیلات کومه‌له دست و نقشی داشته و کسی هم نخواست است که این افتخار را از ایشان بازستاند. اما به همین دلیل نیز نسبت به آنها دیگري که ابراز تنفر کرده‌اند، ارجحیت ویژه‌تری برای پاسخ گفتن را دارند. ایشان در کنار چسبیدن هزاران انگ و برچسب بی‌مدرک و خالی از هر نوع استدلالی (که بدلیل بی‌محتوی بودن‌شان شایستگی طرح و پاسخگویی را هم ندارند)، می‌نویسند: **"بالاخره، کی، چه وقت، و در چه شرایطی؛ سرانجام رهبری کومه‌له با سر افراشته، پر غرور و افتخار آمیز از تاریخ گذشته کمونیست خود دفاع می‌کند؟"** و ادامه می‌دهد که منظورش دفاع از تاریخ کمونیسم کارگری نیست بلکه: **"اما بحث دفاع از مارکسیسم انقلابی و هم سنگری در این میدان با منصور حکمت تا مقطع جدایی کمونیسم کارگری، تنها سالهای تاریخ ابژکتیو و واقعی و ثبت و مستند شده کومه‌له کمونیست است."** خوب شد معنای "تاریخ ابژکتیو" را هم فهمیدیم. تاریخی است که ثبت و مستند شده باشد که تنها در هم سنگری با منصور حکمت قابل درک است. تاریخی که ثبت نشده باشد، و در همراهی با منصور حکمت نیز وقوع‌اش ممکن نشده باشد، دیگر ابژکتیو نیست. به این می‌گویند برداشت ماتریالیستی از تاریخ که بزعم ایشان رهبری کومه‌له آنرا حتماً نفهمیده است و به همین دلیل عقل‌اش نمی‌رسد، که بگونه‌ای ابژکتیو یعنی مستند و ثبت شده از آن دفاع کند. چرا؟ چون تعدادی پیدا شده‌اند، و به گونه‌ای غیر ابژکتیو این تاریخ را زیر سؤال برده‌اند، و رهبری کومه‌له

صدایش هم در نمی آید. کسی هم نیست پیرسد، چرا خودتان زحمت اش را با ماندن در کومه له نکشیدید، یا اگر تنها این بخش از تاریخ کومه له واقعی و ابژکتیو است، پس لابد ماقبل آن و ما بعداش نیز غیر ابژکتیو است. اگر ماقبل آن غیر ابژکتیو بوده، این قبل از هر چیزی شامل حال خود شما بعنوان یکی از رهبران سابق کومه له و به احتمال قوی بمثابه موجودی غیر ابژکتیو میگردد. که معنای فلسفی اش این میشود که ایشان آنچنان شیفته بخش ابژکتیو تاریخ کومه له در هم سنگری با منصور حکمت است که موجودیت ماقبل شخص خودش را نیز غیر ابژکتیو می بیند. یعنی اینکه ایشان تصور می کرده اند وجود داشته اند، در حالیکه و در دنیای واقعی وجود نداشته اند. کسی نیست بگوید که آقای فرزاد این حق شخصی شماست، که چنین تصویری از وجود ماقبل خود داشته باشید، و همچون خیلی های دیگر مدعی شوید که با آمدن منصور حکمت متولد شدید، این عجیب هم نیست، بیان تعلق خاطر شما و شیفتگی تان را میرساند، ما هم نمیتوانیم و حق هم نداریم از احساسات شخصی شما نسبت به شخص خاصی ایراد بگیریم. اما شما هم حق ندارید، که احساسات کاملا شخصی تان را به کل تاریخ یک جریان تعمیم دهید، آنرا جای واقعیت بگذارید، و اگر کسانی چنین نکردند و چنین احساسی نداشتند، متهم به مطلق گرایی در باره کومه له کنید. همانگونه که آقای مدرسی مدعی شده است. گفتم که چنین احساساتی و تا آنجا که جنبه کاملاً شخصی دارد و مربوط به خود ایشان است، بحثی نیست، اما از جنبه مربوط به کومه له اش نمی توان گذشت. چرا که نه ماهیت کمونیستی کومه له ربطی به منصور حکمت داشته است، و نه تاریخ ماقبل آن غیر ابژکتیو بوده است. برعکس، آقای ایرج فرزاد چه خوشش بیاید و یا نیاید، شایسته دفاع بیشتری هم هست، این را اتفاقاً تاریخ ابژکتیو کومه له بما می گوید.

کورس مدرسی با سابقه کمتری در کومه له، بعنوان کسی حرف می زند که گویا کومه له را بنا بر شرط و شروطی به ابراهیم علیزاده اجاره داده اند، و از اینکه علیزاده نتوانسته است به وعده هایش عمل کند، خشمگین است. ایشان و بگونه ای کاملاً غیرمنطقی، انتظاراتی بیجا و غیر عملی از رهبری حکا دارند. با حمله به گذشته کومه له که گویا تشکیلات عقب مانده ای بوده که رهبرانش درمسجد "فاتحه" می خوانده اند، "عقب مانده" بوده اند، نسبت به زنان برخورد نادرست داشته اند و...، به رهبری حکا می توپد و می خواهد، که تکانی به خود بدهند و جلو حملات پی در پی "ناسیونالیستها" به کومه له را بگیرند و از آنها می پرسد که چرا این منبع تولید ناسیونالیسم را نمی بندند. پا را هم از ایرج فرزاد فراتر می گذارد و البته نه بزبان "ابژکتیو"، بلکه با زبانی پرخاشگرانه تر و طلبکارانه تر مدعی میشود که اساساً با ظاهر شدن خود ایشان در کومه له (البته در محضر منصور حکمت) است که کومه له موجودیت تاریخی پیدا میکنند. ایشان چون رولیدر هستند میتوانند چنین ادعایی داشته باشند، که نه تنها منشاء "تاریخ" در کومه له باشند، بلکه با خارج شدنشان نیز حکم شرعی بدهند، و از رهبری کومه له بخواهند که به فراکسیون بازی تن ندهد و اینها را بیرون بیاندازد.

اما پرداختن به تاریخ کومه له و آن فاز "درخشانی" که مورد نظرین دو نفر و همفکرانشان است. این یک امر بدیهی است که موجودیت هر تشکیلاتی عبارت از فعالیتی است که می کند. این فعالیت از دو جنس است. یکی فعالیت نظری و مجموعه سیاستهای است که تشکیلات اتخاذ میکنند، و دیگری فعالیت های عملی در عرصه های گوناگونی است که تشکیلات در آن دخالت می کند و یا سازمان می دهد. اگر چنین تشکیلاتی در ابعاد اجتماعی و شناخته شده ای برای عموم، این دو عرصه از کار و فعالیت را پیش ببرد، کار و فعالیت این تشکیلات نتایجی اجتماعی - تاریخی بر جای می گذارد. نهایتاً نیز همین تأثیرات اجتماعی - تاریخی است که قابل محاسبه و اندازه گیری، و یا به زبان دیگری ارزش محاسبه را دارد. بطور مثال، ممکن است که ما تشکلها و محافل بسیاری داشته باشیم، که حجم کار نظری قابل

توجهی داشته باشند، و این خود بمنزله پراتیک است و پراتیک محسوب می شود، اما چنین حجمی از کار نظری منشاء هیچ اثر و تحولی اجتماعی نباشند. در نتیجه نتایج تاریخی قابل محاسبه ای هم ندارند. یعنی دخالت گر بوده اما منشاء چنان تحول ماندگاری نبوده و چنین فعالیتی در بهترین حالت جایی در کتابخانه‌ها پیدا میکنند. حتی ممکن است که چنین کار و فعالیتی که نظری است بلافاصله منشاء و محرک هیچ حرکتی در ابعاد اجتماعی نگردد، چرا که امکانات عملی کردن چنین نظراتی هنوز مهیا نیست، و ما چنین نظراتی را صرفاً بنا برآنکه نظریه هستند، و منطقی می‌توانند درست باشند ارزش گذاری می‌کنیم، که ارزش مطالعه، بسط احتمالی و یا کاربرد در شرایط مناسب تر را دارند. برعکس آنهم ممکن است. اینکه چنین نظراتی هیچگاه مورد توجه قرار نگیرند. یعنی که در چارچوب یک قضاوت سیاسی - تاریخی و اجتماعی ننگند، چرا که موجب چنین اثراتی نبوده‌اند. یا شاید در بررسی تاریخ اندیشه جایی برای آن باز کرد، مثلاً ارزش فلسفی آن مورد توجه قرار بگیرد. لذا هر نوع فعالیت نظری در چهارچوب یک تشکیلات سیاسی، تنها با یک معیار مورد قضاوت تاریخی قرار می‌گیرد. آنهم در راستای عملکرد تشکیلات برای بجا گذاشتن اثرات اجتماعی - تاریخی بلافصل است. غیر از این، یا ارزشی نخواهند داشت، یا در بهترین حالت ارزش تحقیقی دارند و نه بیشتر. بزبان دیگر، باید در یک تشکیلات رابطه‌ای منطقی مابین کار نظری و عملی و انجام وظایف تاریخی - اجتماعی برقرار باشد. یعنی در یک ارزیابی تاریخی این خود نتایج تاریخی - اجتماعی چنان فعالیتی است که تعیین میکند (اگر بحث برسر دوران‌های خوب و بد است) که کدام دوران و به چه دلیل ارزش دفاع کردن را دارد و کدام دوران از چنین ارزشی برخوردار نیست. هرچند الگوی ثابتی هم در کار نیست، بسته به شرایط و اوضاع و احوال گوناگون مبنای ارزش گذاری‌ها میتوانند متفاوت باشند. برخورد درست این است که برای دست زدن به یک ارزیابی تاریخی باید ما مجموعه ای از عوامل ذهنی و عینی را مد نظر قرار دهیم. قضیه دلبخواهی نیست.

با توجه به این بدیهیات، باید از کاک ایرج فرزاد پرسید که بر اساس کدام مؤلفه‌های عینی و ذهنی در مورد تاریخ کومه‌له چنان قضاوتی دارد و فکر می‌کند که کسانی تنها از روی دشمنی با به اصطلاح "مارکسیسم انقلابی" و یا منصور حکمت است که در کار تحریف "تاریخ درخشان کومه‌له" در آن دوره هستند. آیا غیر از این است که فاز مورد ادعای ایشان فازی است که کومه‌له را وارد یک پروژه ای به اسم "حزب کمونیست ایران" کرد، و این پروژه نیز عدم کارایی اش را نشان داد و پروژه شکست خورده ای است. در کجای دنیا، شرکت در یک پروژه شکست خورده را به حساب پیشرفت می‌گذارند، و از دیگرانی که این را فهمیده‌اند، انتظار دارند که برخلاف واقعیت از آن دفاع کنند؟ البته ایشان از آنهایی که این را هنوز نفهمیده‌اند و چهار دستی به نام حکا چسبیده‌اند، توقع دفاع از آن بخش از تاریخ را دارند. آنهم به شکلی عجیب و غیر ممکن. از یک طرف می‌گویند پروژه اصلی آن دوره (حکا) را منحل کنند، چون منبع تولید ناسیونالیسم شده است، از طرف دیگر می‌خواهند که از آن دفاع کنند. انتظار این را هم دارند، که طرف مقابل این تناقض گویی شان را جدی بگیرد و به توصیه شان عمل کند.

ایرج فرزاد یا اهل بحث است یا نیست. یا مستدل و با فاکت صحبت می‌کند و یا نمی‌کند. ایشان بجای گرد و خاک کردن، باید یکبار که هم شده با تحلیل همان شرایط و مجموعه فعالیتی که کومه‌له در آن دوران داشت وضعیت کومه‌له و نقش افراد در آنرا تحلیل کند. برای آنکه موضوع را قابل فهم کنم، مثال زنده ای می‌زنم. منصور حکمت در آن دوران و در دوران‌های دیگر نیز کار اصلی اش نوشتن و نظریه پردازی برای حزب بود. یکی از کارهایش مقاله ای بود تحت عنوان "دولت در دوره‌های انقلابی". پیش فرض ما این است که چنین نوشته ای "افزوده" ای بر تئوری "دولت مارکس" بوده باشد. اصلاً هر یک از ما، بارها آنرا خوانده ایم، به نویسنده اش آفرین گفته و نسخه ای از آنرا در

کتابخانه کوچک خود گذاشته ایم . آیا می شود پرسید که چنین نظراتی چه اثراتی در آن دوره بر پراتیک کومه‌له گذاشت و منشاء چه تحولاتی در صفوف این تشکیلات شد ؟ و یامی‌شود؟ پاسخ این است که خیلی کم تاثیر داشت . گرچه و در اساس و تا آنجا که به این نوع فعالیت نظری مربوط است، نمی توان پاسخ چنین سوالی را صرفاً در چارچوب کومه‌له و حوزه فعالیت کومه‌له داد . چنین نوشته و یا نوشته هایی را باید در چارچوب فعالیت نظری عمومی تری دید که "مارکسیستها" بر سر مساله دولت داشته اند . در این چارچوب است که میتوان پرسید که آیا چنین کاری بعنوان کار نظری، ارزش علمی خاصی داشت و یا نه؟ آیا نظر چند محقق مارکسیست و غیر مارکسیست دیگر را بخود جلب کرده است ؟ یا آنها نیز از ماموران مخفی مام جلال بوده، و به همین دلیل ارزش نظری چنین اثر برجسته ای را به عمد نادیده گرفته اند ؟ من پاسخ هیچ یک از این سؤالات را ندارم و اساساً دنبال آن هم نبوده ام . فقط میتوانم یک قضاوتی شخصی در این باره داشته باشم . در آن دوره این اثر برای اکثر ما نوشته جذابی بود . هر چند می دانستیم که باری از دوش ما بعنوان کومه‌له بر نمی دارد. تنها تاثیری که داشت، روانی بود . بطور مثال این نوع فعالیت موجب می شد تا ما نظرات بعدی منصور حکمت در رابطه با "استراتژی کومه‌له" را راحت تر پذیرفتیم. استدلال ما خیلی ساده بود. ما می گفتیم کسی که این "همه" در باره دولت از دیدگاه مارکسیست ها می داند، حتما نظراتش در موارد دیگر و مخصوصاً مواردی که به کسب قدرت مربوط است، دارای اهمیت ویژه ای است . اما این نه برای من و نه برای خیلی‌های دیگر قضاوت جاودانه ای نبوده است و نمی توانست باشد. خود من و ( بسیاری دیگر از ما نیز) با بیرون آمدن از آن فضا و رفتن دنبال مطالعات شخصی در این رابطه، با شناخت تئورسین ها و محققین دیگری در این زمینه، به این نتیجه رسیدم که قضیه پیچیده تر از این حرفهاست . چه در رابطه با بحث دولت علی العموم و چه در رابطه با بحث آن در میان مارکسیست ها بطور ویژه . به همین دلیل نیز من خیلی راحت و تا اطلاع ثانوی که خود را مجاز به اظهار نظر در این باره بدانم ، با اجازه شما شیفتگی اولیه خود نسبت به این نظرات را در طاقچه منزلمان به امانت گذاشته‌ام . ممکن است در دوره دیگری به آن رجوع کنم، ممکن است نکنم . بطور مثال برای تحقیق در این زمینه به نویسندگان دست اول تری مراجعه کنم .

مثال فوق را میتوان در مورد بحث های مربوط به شوروی و شوراهای و بحث های برنامه ای، و از جمله برداشت های منصور حکمت در مورد شیوه تولید سرمایه داری نیز بسط و تعمیم داد. مثلاً بحثهای مربوط به شوروی که در آن موقع جالب بنظر می‌رسید. کماینکه این بحث ها در پیچه‌ای برای ما برای وارد شدن به چنین موضوعی بازکرد. اما احتمانه است اگر تصور کنیم که این بحث ها، حرف اول و آخر در این باره بوده است . یا چشمان ما را نسبت به تحول سوسیالیستی و موانع عملی بر سر راهی که باید رفت کلا باز کرده است . حداقل امروزه درک می کنیم که چنین نیست . حتی می شود استدلال کرد که این نظرات یک نوع ساده نگری و سطحی نگری در این زمینه را نیز در میان ما رواج داد . این سطحی نگری هم در خود بحثها نهفته بود، و هم در تبلیغاتی که در درون تشکیلات حول وحوش آن می شد . مثلاً رواج یک نوع شیفتگی بی پایه و اساس نسبت به بحث کنندگان و نابغه دانستن شان که سیستماتیک همه را مقهور میکرد . ما امروز می توانیم به راحتی در این باره قضاوت کنیم، که متد بکار گرفته شده در این بحث که نهایتاً به "عدم وجود برنامه اقتصاد سوسیالیستی" در توضیح شکست این انقلاب رسید، خود ناشی از درکی یک بُعدی از سوسیالیسم بود که ریشه در جبرگرایی تاریخی و پیش فرضهایی داشت که هر پدیده ای را اتوماتیک با دلائل اقتصادی توضیح می دهد . چنین دیدگاهی کمترین توجهی به عوامل دیگر و کل شرایط ندارد و آنها را به حساب نمی آورد. در بهترین حالت نیز گرایشی در درون جریانات مارکسیستی را نمایندگی میکند، که با درک خود مارکس هم از انقلاب سوسیالیستی

فاصله دارد. چرا که نه متکی به درک درستی از ماتریالیسم تاریخی است، نه به اطلاعات جامعی که کل شرایط واقعی درحکومت شوروی را مورد توجه قرار داده باشد. البته ما نیز نمی‌بایست چنین توقعی از بحث‌کنندگان در آن دوره می‌داشتیم. این بجای خود، اما هنوز هم پرداختن به گوشه و زوایای چنین بحثی، وقت بیشتر، جدی‌تر و جامع‌تر و همچنین تخصصی‌تری را می‌طلبد. آیا به کسانی چون من که تا همین سطح به مساله می‌پردازند و بعد از آن شیفتگی اولیه به چنین نتایجی می‌رسند باید بد و بی‌راه گفت؟ اگر کرد بود و عقیده‌ای نیز به "دوران درخشان" نداشت، باید و بلا فاصله ناسیونالیست‌نماید که دهانش را بست؟ یا میتوان قضاوت دیگری داشت و گفت که شیفتگی آن دوران بنا به عدم دسترسی به اطلاعات و منابع دیگر در آن شرایط ممکن شده بود، اما همین آدمها امروز بگونه‌ای دیگر به مساله می‌نگرند، و در ارزیابی از آن مباحثات به سطحی بودنشان می‌رسند. کسانی هم هستند که هنوز نرسیده و چون شما شیفته آن بحثها هستند، و نگران هم نباشید، در میان اعضاء برجسته حکما هنوز کسانی هستند که شیفته آن نظراتاند، و اما به توصیه‌های شما وقعی نمی‌نهند. چرا؟ چون دنیای واقعی کمی پیچیده‌تر است، و نمیتوان آنرا با شیفتگی‌های آقای فرزاد به این یا آن شخص و دوران مشخص توضیح داد و درک کرد. پس چرا باید همه چیز را در قالب دشمنانه‌اش دید و ارزیابی کرد؟ منظور چیست و با این روش‌ها چه را تعقیب می‌کنید؟ آیا غیر از این است که دروغ می‌گویید و اهل بحث نیستید و به همین دلیل نیز مدام مشغول شانتاز و بد و بیراه گفتن به این و آن هستید. "بابایان" هم دیگر نیست که حداقل مستدل حرف بزند و در مانده‌اید که با ازشیبه‌اش چکار باید کنید؟

از این دو مثال ساده خواستم این نتیجه را بگیرم که ایرج فرزاد و کورش مدرسی‌ها در برخورد به هر پدیده‌ای در درون کومه‌له و کردستان نه به محتوای ماجرا، بلکه به پیش‌شرط‌هایی توجه دارند که خودشان برای خودشان تعیین کرده‌اند. پیش‌شرط‌هایی که کاملا شخصی و فرقه‌گرایانه است. مملو از تابوهایی است که خود برای خود ساخته‌اند. بارزترین‌شان در مورد چنان قضاوت‌هایی در مورد تاریخ کومه‌له و نقش منصور حکمت در کومه‌له است، که حتما باید مثبت و خداگونه باشد والا قابل قبول نیست. دیگری در مورد مساله ملی و احکامی است که رهبر در این باره صادر کرده‌اند، و اینکه کسی حق زیر سؤال بردن آنها را ندارد. غیر از این، هیچ منطق دیگری بر بحث‌هایشان حاکم نیست. البته و همانگونه نیز که اشاره کردم اصل مطلب حتی منصور حکمت هم نیست، بلکه دفاع از موقعیت‌های حقیرانه و خود ساخته‌ای است که این آدمها در یک دنیای کاملا ذهنی برای خود ساخته‌اند. احکام صادر شده از جانب منصور حکمت یک سنگر دفاعی برای آنهاست که در پشت آن پنهان شده‌اند. تقدسی است که این‌ها و در اصل نه برای حکمت، بلکه برای خود قائل‌اند.

تا اینجا من تنها در مورد کار اصلی منصور حکمت یعنی فعالیت نظری او قضاوت کردم. آنهم خیلی مختصر، بر سر درستی یا نادرستی آن با کسی هم دعوا ندارم، چرا که موضوع چیز دیگری است. مساله وقتی که به بررسی کومه‌له و سرنوشت و آینده آن میرسد (که مورد دعوی ماست) بحث برانگیز است و قضیه ابعاد دیگری هم بخود می‌گیرد. آنگاه باید این سؤال را طرح کرد که کومه‌له مشغول به چکاری بود و رهبری تشکیلات در آن موقع با حضور منصور حکمت نیز، چگونه عمل میکرد؟ کومه‌له در آن موقع سازمان کردستان حکما بود. حوزه فعالیت خود را داشت. این حوزه عمدتا عرصه مبارزه مسلحانه بود. چرا که کار و فعالیت کومه‌له در عرصه‌های دیگر چیزی در حد صفر بود (یعنی با حضور شما و درایت‌های فلسفی‌تان چیزی در حد صفر بود. تا مادام نیز که تشریف داشتید در همان حد باقی ماند. اگر از "رفتن کارگران سنندجی به کوه آبدرد و صرف چای و شیرینی در روز اول ماه مه بعنوان پیشروی" جنبش سوسیالیستی در کردستان" فاکت نیابردید و دهانمان را نبندید). بدیهی است که نه رهبری کومه‌له این را می‌خواست و نه منصور حکمت خواهان آن بود، اما مجموعه شرایطی خود را تحمیل میکرد و اراده‌گرایانه هم تغییر نمی‌کرد. اما اشکالی وجود داشت

که غیر قابل گذشت است. سؤال این است که این رهبری و در چنان شرایطی که کومه‌له بیشتر و بیشتر با محدودیت روبرو می‌شد، چگونه برخورد می‌کرد؟ من پاسخ آنرا در نوشته دیگری داده‌ام. در تقابل با این واقعیات سرسخت، رهبری کومه‌له و در تحت رهبری منصور حکمت با ساختن دنیایی ذهنی ویی ربط به واقعیات اجتماعی به دور زدن مشکلات روی آورد، وب حران در کومه‌له را بدین وسیله ساختاری کرد.

کومه‌له رهبری بخشی از جنبش کردستان را که آنرا جنبش انقلابی می‌نامید در دست داشت و به همین دلیل با حزب دمکرات نیز درگیر بود. که شامل فعالیت‌های تبلیغی و تشکیلاتی و سیاسی در راستای گسترش نفوذ کومه‌له و غیره هم می‌شد که همه از آن مطلع‌ایم. معلوم است که منصور حکمت و بنا به تصمیم رهبری کومه‌له نقش مهمی را در این دوره بازی می‌کرد. در این بحثی نیست. اما برای درک و ثبت آن بعنوان درخشان‌ترین دوران حیات کومه‌له باید دو موضوع دیگر را مد نظر قرار دهیم. یکی به حساب آوردن دوران‌های دیگری غیر از این دوره از حیات کومه‌له است. دیگری عاقبت خود این دوره و اینکه به کجا ختم شد. بدون ما قبل و بعد آن، بدون توجه به فعالیت کومه‌له در آن دوران و عرصه‌هایی که کومه‌له بدرست و یا نادرست در آنها درگیر بود، بدون توجه به آن بدیهیاتی که در ابتدا توضیح دادم، نمیتوان به قضاوت درست رسید. موقعیت افراد را هم با توجه به این مؤلفه‌ها باید سنجید، اگر بحث بطور مشخص بر سر کومه‌له و یا مشخص تر نقش افراد در آن است. غیر از این ممکن نیست، و قضاوت‌ها کاملاً شخصی خواهد شد.

با توجه به علاقه کاک ایرج که خیلی هم دوست دارد (البته من خود با آن موافق نیستم). ما میتوانیم این دوره درخشان را بر اساس آمدن و رفتن خود منصور حکمت در کومه‌له دوره بندی کنیم. دوران قبل از آمدن منصور حکمت، دوران حضور او در کومه‌له، و همچنین دوران بعد از خروج ایشان از کومه‌له. دوران قبل از ایشان کومه‌له چه کارهایی کرد؟ ده سال کار مخفی در میان کارگران و زحمتکشان و جذب صدها کادر و اعضای که کومه‌له را کومه‌له کردند. شرکت در قیام و بدست گرفتن بخشی از رهبری آن در مناطق کردنشین و تبدیل شدن کومه‌له به یک نیروی اجتماعی قابل محاسبه در منطقه کردستان. هدایت و رهبری مبارزات مردم سنندج در نوزد خونین و دستاوردهای آن. تشکیل جمعیت‌ها و شوراهای مردمی و اتحادیه‌های دهقانی. هدایت و سازماندهی کوچ مردم مریوان و سازماندهی نیروی پیشمرگ برای مقابله با یورش رژیم. شرکت در هیئت نمایندگی خلق کرد، پیروزی در انتخابات‌های متعدد. جنگ 24 روزه سنندج و شرکت در سازماندهی و رهبری دهها اقدام کوچکتر و بزرگتر و غیره و غیره که بر همگان مشخص است. اما شمارش فعالیت‌های کومه‌له در عرصه‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی و بعد از آمدن منصور حکمت و "مارکسیسم انقلابی" را بخود ایرج فرزند موکول می‌کنم. اگر ایشان یک صدم از این همه کار و فعالیت در دور اول را در دور دوم نشان دادند، خیلی خوب، ادعای ایشان مبنی بر اینکه دوران مورد نظر ایشان درخشان‌ترین دوران حیات کومه‌له بوده است را حرف قابل قبولی به حساب می‌آوریم. که بنا به فاکت عینی امری محال خواهد بود. تنها درخششی که در دوران مورد نظرایشان می‌توان برشمرد و به لحاظ عملی می‌توان به آن اشاره کرد، مربوط به یک دوره فعالیت نظامی گسترده است که هیچ ربطی هم به حضور منصور حکمت نداشت. مسلم است که در اینجا تاثیرات روانی اتحاد کومه‌له با سازمانهای دیگر یک واقعیت مطرحی بود که نباید از نظر دور داشت، اما این تنها یک مؤلفه مثبت است و کل ماجرا را نمیتوان به حساب آن گذاشت.

خود من با این نوع بحث کردن موافق نیستم. مثلاً ارزیابی و قضاوت کردن در این باره که چه کسی در کجا و چه نقشی داشته است. یا این بحث بی نتیجه که کدام دوران درخشان بوده یا نبوده است که ارزشی ندارد. اما اگر ایرج فرزند خیلی علاقمند است و نگران از اینکه گویا کسانی دارند این دوره درخشان را زیر سؤال می‌برند، بهتر است که بجای شلوغ

کردن با فاکت نشان دهد که چه چیز درخشانی در این دوره وجود داشت که زیر سؤال رفته است. این دوره به اصطلاح درخشان را باید با نشان دادن فاکت مشخص و در مقایسه با دوره های دیگر نشان داد و نه اینکه تبلیغات بی محتوی کرد. حرف من اثبات این است که این آقایان با این داد و هوارهای بی پایه و اساس فقط یک هدف را تعقیب می کنند که با شلوغ کاری و شانتاز جلو حرف زدن دیگران را بگیرند. خشم ایشان علیه رهبری حکا چیزی جز این نیست که چرا عرضه ی سرکوب مخالفین سؤال طرح کن که به خود آگاهی مجددی رسیده اند، را ندارند. می گویند اینها دیگر افعی شده اند و ممکن است که روزی همه ما را بخورند. نه برای ایشان و نه هم فکراتش تنها چیزی که مطرح نیست اتفاقا تاریخ کومه له و درس گرفتن از آن است. در این زمینه و برای تاکید بر درخشان بودن این دوره از حیات کومه له اینها و همانگونه که تاریخ نویسی شان نشان می دهد، اینها هیچ چیزی نخواهند داشت جز اینکه به شرح تاریخ کنگره های کومه له و باصطلاح "دستاوردهای نظری" اشاره کنند (اگر نخواهند بخودشان مدال کمونیستی بدهند). اما در این باره نیز حق مطلب را ادا نخواهند کرد، و نمی گویند که کنگره های دوم و سوم و چهارم کومه له کاملا در زیر سایه و تسلط سیاسی رهبران کومه له قرار داشت، و منصور حکمت در کنگره دوم حضور نداشت، در سوم و چهارم فقط نقش مشاور را داشت، و کفه ترازو در کومه له هنوز بنفع ایشان نچرخیده بود، و در فاصله کنگره های پنچ و شش نیز هنوز ایشان عرض اندامی علنی در مخالفت با رهبری کومه له نداشتند، و نامه هایشان را مخفیانه به درون تشکیلات روانه می کردند. اما آری در کنگره های دوم و سوم حکا، ایشان و به همراه ایرج آذرین حرف اول و آخر را می زدند. نشریه های حزب و نظریه پردازی در چارچوب عمومی تری در دست ایشان بود. به همین دلیل نیز شخص ایشان نظریه پرداز بلامنازع حکا بود، اما می شود سؤال کرد که عاقبت همین حکا چه شد؟ می شود که پرسید چرا هنوز نیز و برای مدال دادن به منصور حکمت و در واقع خودتان، بحث کومه له و نه حکا و عاقبت آنرا پیش می کشید؟ چرا هنوز این تحولات درون کومه له است که بخود مشغولتان می کند؟ (البته در این مورد و ناخواسته ثابت کرده اید که از این لحاظ از محافظین حکا در صفوف کومه له آگاه ترید. خودتان را به کوچه علی چپ می زنید، والا می دانید از کجا خورده اید). آیا می شود از شرکت کومه له در پروژه حکا بعنوان یک پروژه شکست خورده قضاوتی تاریخی و نه چندان مثبت ارائه داد؟ یا خیر ممنوع است. طرح این سؤال عروج مجدد ناسیونالیسم کرد محسوب می شود؟ چگونه است که شما می توانید حکا را ترک کنید و کمونیست باقی بمانید، اما اگر از موضع کومه له همان کار را کسانی بخواهند انجام دهند، ناسیونالیست می شوند؟

کوروش مدرسی سخنانش بسیار پرخاشگرانه تر و مملو از تحریفات آشکار و بدست دادن ذهنیت غلط بود، که گرچه مجال پرداختن به همه مواردی که طرح کردند نیست، اما بنا به اهمیت به چند مورد آن اشارات مختصری خواهم کرد. جناب "ولیدر" تنها صدایش درنیامد. صدا که چه عرض کنم، هر آنچه که از دهنش درآمد نثار کومه له و گذشته آن بعنوان نیرویی که بزعم ایشان "عقب مانده" بوده است، کرد. کومه له ای که یک رگه قوی "ناسیونالیستی" داشت، کادریایی داشت که در دوران قیام در کوره دهاتها خود را قایم کرده بودند. نسبت به زنان برخوردارهای ارتجاعی و عقب مانده داشتند. هیچ چیز حالی شان نبود، با مذهب مماشات می کردند و دروغ می گفتند. هیچ اقدامی برای کار در تهران و در میان طبقه نمی کردند و... مجددا نیز تهدید اینکه اسناد کنگره اول را برملا می کند تا همه بفهمند که چه افکار عقب مانده ای اینها داشته اند و اینکه خود شخص ایشان مبشر تمدن در تشکیلات کومه له بوده اند و... گاه گذاری یادشان می آمد که اینجوری هم که نمی شود، و می گفت که "کومه له البته یک هسته انقلابی هم داشت". برای اثبات ناسیونالیست بودن فراکسیون ناگهان یادش میرفت که در یک لحظه قبل چه چیزی در باره کومه له گفته و اینبار یادش می آمد که کومه له در ذوب آهن نیز فعال بوده و کومه له در شهرهای خارج از کردستان کلی هوادار در میان کارگران

داشته است. یعنی بسته به اتهامی که قصد اثبات اش را داشت از فاکت های متناقضی بدون هیچ ناراحتی وجدانی استفاده می کردند. کسی هم نپرسید که مرد حسابی اگر تمام اینهایی که گفتید راست و درست است، چرا در آن موقع به سازمان "متمدن" پیکار نپیوستی؟ چرا آمدی با این سازمان "قوم گرای ناسیونالیست مرتجع" همکار شدی؟ اگر پشیمان شده‌های دیگری داریم که از این حرفها می زنند و توجیه‌شان این است که در آن موقع چاره‌ای جز پیوستن به کومه‌له را نداشتند، شما چرا؟ شما که چند سازمان دیگر را قبل از آن تاریخ به انشعاب کشانده بودید، چرا یکی از آن سازمانهای "تهرانی‌تر و متمدن‌تر" را برای خودتان نگه نداشتید، چرا این همه راه، چرا این همه عقده، که بعد از بیست سال جدایی نیز هرگاه می ترکد، کینه‌ای است که بوی عفونت‌اش همه جا را می گیرد.

ایشان مدعی شدند که این فراکسیون ناسیونالیست است. چرا؟ چون از یک طرف اعلام کرده‌اند که سوسیالیست هستند، اما از طرف دیگر گفته‌اند که انقلاب سوسیالیستی در ایران ممکن نیست. به همین دلیل این‌ها نمی توانند سوسیالیست باشند و دروغ می‌گویند، چرا که درعین حال گفته‌اند که کومه‌له کردستانی بوده است، و این دروغ است، کومه‌له کردستانی نبود و این نشان میدهد که تفکر واقعی فراکسیون "ناسیونالیستی" است.

من در اینجا قصد وارد شدن به بحث در مورد مفاهیمی را ندارم که استاد مدرسی بکار می گیرد. سوسیالیست، سوسیالیسم، ناسیونالیست، ناسیونالیسم، قوم‌گرا و لاغیر. چرا که در نزد ایشان و همقطاران‌شان این مفاهیم کاربرد سیاسی ندارند. بلکه "عباراتی" برای بیان ابراز احساسات مثبت یا منفی این عده نسبت به غیر خود هستند. بطور مثال و تا قبل از انشعاب ازحکا کاربرد عبارت "ناسیونالیسم" در صفوف کومه‌له برای توضیح سنت های و روش هایی بود که بگونه‌ای نامرئی و مشکوک بر عملکرد تشکیلات کومه‌له اثر می‌گذارند. بعد از آن فحشی بود که نثار هرمخالف سیاسی شان در صفوف کومه‌له می‌کردند. قوم‌گرا و ارتجاعی از وقتی وارد ادبیات‌شان شد که شعارفدرالیسم رواج پیدا کرد. مسئله در اینجا نه کاربرد درست مفاهیم بلکه اساسا رواج فرهنگی عقب مانده است که این‌ها با این شیوه برخورد اشاعه می‌دهند. پشت آن بینشی راسیستی خوابیده که محصول خارجه نشینی است. در این رابطه و در مقایسه با سلطنت طلبها، در کاربرد مفهوم "قوم‌گرا" قدم هایی نیز پس رفت داشته اند. بطور مثال در جدال بین ناسیونالیسم کرد و ایرانی مفهوم "قوم" کار بردی تخفیف دهنده و در جهت حفظ تمامیت ارضی و انسجام ناسیونالیسم ایرانی با برسمیت شناسی نوعی حق و حقوق فرهنگی است. اما در نزد این‌ها، کاربردی ضد فرهنگی دارد. یعنی مستقیما از نادیده گرفتن فرهنگهای متفاوت و محقرانه دیدن آنها آغاز می کند و به همین دلیل نیز دیدگاهی کاملا راسیستی است. در هیچ جریان سیاسی دیگری غیر از این جریان عبارات "کرد" در معانی منفی بکار گرفته نشده و نمی شود. در حالیکه در صحنه سیاسی ایران از راست ترین تا چپ ترین آن، مفهوم عبارت "کرد" کاربردی مثبت دارد. البته این‌ها جریانی هستند که بدلیل چپ و سوسیالیست بودن و عدالت خواهی "حق جدایی" را هم برسمیت می شناسند، اما غرق شدن در رقابت های فرقه ای، کینه شتری شان نسبت به "ناسیونالیسم کرد" (و نه تقابل سیاسی واقعی با آن)، و همچنین سطحی نگری شان نسبت به مقولات فرهنگی، این‌ها را در برخورد به مسئله کرد به یک تناقض لاعلاج رسانده است. مواضع آنها در رابطه با تحولات کردستان عراق بیان آشکار این مواضع بود. تحلیل من درآوردی و غلط آنها از وقایع یوگسلاوی و عوض کردن جای مسببین جنایت با قربانیان از موضع به اصطلاح انسان دوستانه، صادر کردن حکم بی پایه و اساس و فتوا دادن در مورد "فدرالیسم" که گویا ارتجاعی است، که در مجموع این‌ها را در موقعیت نابهنجاری قرار داده است. حقیقت‌اش این است که در موارد فوق و بسیاری مطالب دیگر بحث مستدلی نمی‌کنند، (اساسا بجای بحث و استدلال فحاشی را پیشه کرده‌اند) تا انسان بتواند بحث و مجادله‌ای با آنها داشته باشد. اما شاید هنوز دیر نشده، بشرطی که کمی بخود بیایند، با

این نوع موضع‌گیرهائی که می‌کنند باید یقین داشته باشند، که در تحولات سیاسی آتی درصاف دشمنان قسم خورده ملیتهای تحت ستم در ایران قرار خواهند گرفت، و این حیف است. آدمهائی در بین آنها هستند که یک عمر در راه مبارزه با بی عدالتی‌های اجتماعی و آزادی‌طلبی جان‌کنده‌اند (درصاف کومه‌له)، چرا دستاوردهای این سالها را با اتخاذ مواضع کینه‌توزانه دور ریخت.

مدرسی درباره فراکسیون استدلال می‌کند که این‌ها گفته‌اند سوسیالیسم در ایران ممکن نیست، چون این را گفته‌اند ومدعی شده‌اند که کومه‌له کردستانی است پس دروغ می‌گویند سوسیالیست نیستند، ناسیونالیست‌اند، رویشان نمی‌شود، آشکارا بگویند که هستند. باید دید که خود فراکسیون در بخش چکیده‌ای از مواضع و تفاوت‌ها چه گفته است. در بند یک چنین آمده است: **" ما بعنوان انسانهای سوسیالیست و کمونیست که با تاریخ مبارزات کومه‌له وتوده های کارگر وزحمتکش کردستان در پیوند بوده‌ایم، دغدغه حیات سیاسی و اجتماعی خود را در سرنوشت جنبش آزادیخواه و سوسیالیستی میبینیم "** در همین بند می‌گوید که تمامی شاخه‌های انشعابی از کومه‌له هرکدام بنوعی از آرمانهای جنبش سوسیالیستی فاصله گرفته‌اند و... در همانجا مجددا تاکید میگردد: **"برخورد انتقادی از موضع چپ و سوسیالیستی به چنین وضعیتی یکی از شروط اساسی و ضروری برای دستیابی به آگاهی واتحاد توده‌ها در راه آزادی وسوسیالیسم است"** ( میتوانید کاربرد عبارت توده ها بجای عبارت کارگران را به حساب پوپولیسم فراکسیون بگذارید، اگر دنبال مدرک میگردید، از این پوپولیسم راحتتر به اثبات ناسیونالیست بودن آنها می رسید، تا این که به تحریف آشکار کل بیانیه پردازید، و بدون توجه به صراحت اعلام موضع فراکسیون در رابطه با سوسیالیست بودن شان، کج راه تحریف را طی کنید). در بند دوم بعد از اعلام موضع صریح در مقابل تفرقه افکنی در صفوف کومه‌له وحملاتی که بناحق علیه شان صورت گرفته است نوشته و تصریح کرده‌اند: **"ما اینها را به قیمت رنج روحی تحمل کرده‌ایم و نغمه انشعاب سر نداده ایم برای اینکه دشمنان آزادی قوی نگردند؛ موجب ناامیدی درمیان توده‌های مبارز مردم نگشته و سره از ناسره تفکیک گردد و خط چپ و سوسیالیستی، شفاف و نیرومند شود."** در بند سوم آمده است که: **" کومه‌له چپ و سوسیالیستی یک جریان اجتماعی در کردستان بوده است؛"** ( مدرسی داد و هاوار راه انداخته که گفته‌اند کومه‌له کردستانی بوده است. شاید بنظرایشان میبایست می نوشتند که کرمانی بوده است که بدینوسیله مرز خود را با ناسیونالیسم کرد می کشیدند، یا می گفتند که یک جریان ایرانی است که مثل خود آنها دیگر هیچ رابطه ای با هیچ نوع "ناسیونالیسم" ی نمی داشتند) بند چهارم نیز درباره سوسیالیسم است. در این بند بعد از طرح سؤالات بجا وبرحقی که هر سوسیالیستی باید طرح کند و به آنها پاسخهای منطقی بدهد و اتفاقا اگر طرح نکند، باید درسوسیالیست بودن و درک اش از انقلاب سوسیالیستی شک کرد، و اظهار نظر در باره جایگاه تئوری های مارکس در این روند، می‌گویند: **" ما بر این باوریم که دستیابی به جامعه سوسیالیستی و استقرار آن در ایران و بویژه در کردستان پیچیدگیها و دشواریهای خاص خود را داراست و ملزومات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی وفرهنگی خود را چه در سطح منطقه ای و چه در سطح جهانی می طلبد "** در آخر و در پایان سخن نیز آمده است: **" ما اعلام میداریم که به آرمانهای سوسیالیستی و سنتهای انقلابی و ارزشمند کومه‌له وفاداریم "** ... " که گنجینه‌ای بسیار با ارزش از صداقت، صمیمیت، آرمانهای کمونیستی وانسان دوستی را در بردارد، همچون نیروی چپ و سوسیالیستی واقعی همبسته و مستقل در کردستان همدوش با سایر نیروهای ترقی خواه وسوسیالیست در مناطق دیگر در راه پیش روی بسوی آینده و منطبق با تحولات جامعه کردستان و ایران در راه رهائی انسان و بخاطر سعادت انسان به پیکار خود ادامه دهیم . "

آقای مدرسی با توجه به آنچه که از بیانیه نقل کردم، موضعتان علیه فراکسیون را باید به حساب کج فهمی تان گذاشت، یا مشکلاتی بینشی که در رابطه با کمونیستها و سوسیالیست های کرد و مسئله کرد دارید؟ یا خیر باید آنرا به حساب کینه شخصی نسبت به آدمهائی گذاشت که ارزیابی شان از شما و عملکرد های سیاسی تان در چارچوب تاریخ حیات کومه‌له همچون خود شما نیست، و تعابیر و تفاسیرتان از این تاریخ را که در جهت مصادره ناموجه آن است قبول ندارند؟

نقل قول های فوق را یک بار دیگر با چشم بینا بخوانید، و بار دیگر بی تعصب به سخنانتان گوش دهید و بما بگویید که چه کسی گذشته کمونیستی کومه‌له را زیر سؤال میبرد، فراکسیونی که آن عقاید را درمورد کومه‌له دارد، یا شما که چشمانتان را میبندید و هر آنچه که از دهانتان بیرون می آید نثار این گذشته میکنید، و مدعی می شوید که با ظهور خود شما در کومه‌له "تمدن" معنا پیدا کرد .

این کل حرفی نیست که در این باره میتوان زد، اما باید فکری هم به حال خواننده احتمالی کرد، که بیشتر از این رنج نکشد . اما سخنی کوتاه هم با کسانی که از درون حکا نسبت به حمایت کنندگان عکس العمل نشان دادند، و مرزهای برخورد متمدنانه در برخورد به افراد را شکستند و بار دیگر نشان دادند که فالانتریزم مرزی نمی شناسد. حرمت هیچ چیز را نگه نمی دارند. اول اخطار می دهند، که شما دیگر چکاره هستید، و با بی حرمتی کردن به آدمها قدم به قدم به حریم خصوصی هرکسی وارد میشوند، ما را میترسانند که اگر ادامه دهید، اول "برویتان" را میبریم، و اگر بازهم ادامه دادید و زورمان برسد، مسئولیت اش با خودتان است. در رابطه با چنین اظهاراتی تنها یک دو نکته را تذکر می دهیم. این تازه به دوران رسیده‌ها باید بدانند. اگر خودشان نمی دانند، باید حداقل از رهبرانشان شنیده باشند، که ما در شرایطی در درون کومه‌له حرفمان را زده‌ایم، و از این تهدیدها و شانتاژها باکی نداشته‌ایم که رهبری کومه‌له را در هر بحثی و جلسه‌ای صدها مسلح جان برکف اسکورت می‌کردند. باید بدانند که در عرض بیست سال گذشته که گویا "فعال" بوده‌اند، همه‌اش از ذخیره هزینه کرده‌اید. هر وقت از جیب خودتان و از سرمایه‌ای که با عرق جبینتان جمع کرده‌اید، صرف کردید، میتوانید شکر شکنی هم بکنید، و رو به صدها نفر از اعضاء سابق کومه‌له چنان برخوردهای توهین آمیزی نیز داشته باشید. اگر با سکوت متوجه میشوید و پاسخ‌های مناسب و افشا کننده نمی شنوید، تنها بدلیل این است که کسی تمایل ندارد که بحث را منحرف کند، تسلیم جوئی شود که احتمالاً رهبرانتان و برای به سکوت کشاندن مخالفین، با سازماندهی چنین حملاتی ایجاد میکنند. اما اگر حقیقت‌اش را بخواهید، یکی از رضایت خاطرهای بسیاری از ما این بوده و هست، که به هر شرایطی برای حفظ دنیای کوچک و موقعیتهای تشکیلاتی توخالی و سیاست بازی در محدوده‌هایی که با پرنسیب ها و اعتقاداتمان جور در نمی آمد تن نداده‌ایم. هم شما و هم رهبرانتان باید بدانید که امروز نیز به همان شکل فکر میکنیم و تن نخواهیم داد. با این نوع از حملات نیز نخواهید توانست، این رضایت خاطر را از ما بگیریید. کاشکی شماها هم که امروزه خود را صاحب خانه میدانید و بدبختانه تصور محدودی هم از خانه دارید، و آنرا با اردوگاه‌هتان عوضی گرفته‌اید، کاری می‌کردید که بجای این نوع تهدیدها در این رضایت خاطر با ما شریک بودید. رضایت خاطر که هر یک از ما برای نکردن بسیاری از کارهایی که شما کرده‌اید (به همین دلیل نیز دست آخرصدای همه را درآوردید)، در وجود خود داریم.

سطور آخر را که تایپ می‌کردم کنگره سیزدهم نیز مشخص شد. لازم دیدیم که دو سطری هم در این باره بنویسم. اینطور بنظر می‌رسد که در جلسات کنگره طرفین مواضع شان را بیشتر توضیح داده‌اند، و سعی کرده‌اند که همدیگر را بهتر بفهمند. گر چه فراکسیون به خواست‌هایش نرسیده است، و تا آنجا که من خبر دارم چنین انتظاری هم از این کنگره نداشتند، اما همین که قطعنامه‌ای درباره حق و حقوق اقلیت در کومه‌له صادر شده است، این را در جدالهای درون حزبی باید قدمی به پیش دانست. بدیهی است که در صورت ادامه فضای بحث و دیالوگ، خود محتوای قطعنامه‌ها را هم میتوان به بحث گذاشت، و در جهت گسترش حقوق طبیعی اپوزیسیون در تشکیلات آنرا تدقیق کرد. تا چه اندازه افراد و اکثریت‌های تشکیلاتی در این راه گام بر میدارند، ملاک قضاوت‌های مثبت و یا منفی هر یک از ما در آینده خواهد بود. اما چنین قدم مثبتی که بدست طرفین در تشکیلات کومه‌له ممکن شده، و اگر این قدم دستاوردی محسوب شود، باید به اهداف اصلی تری خدمت کند، تا کارآیی چنین روشهایی در مناسبات تشکیلاتی به سنت جا افتاده‌ای تبدیل گردد.

که یکی تضمین وحدت تشکیلاتی است. دیگری بالا بردن کارایی تشکیلات در تاثیرگذاری مثبت بر سیر رویدادهاست . تضمین وحدت، بدون توجه به بالا رفتن کارایی تشکیلات در فعالیت‌های اجتماعی - سیاسی نقض غرض است. تا آنجا که از محتوای نظرات فراکسیون بر می‌آید، انتقاد اصلی آنها به تشکیلات این بود، که بدلائل گوناگونی که بر شمرده اند، تشکیلاتشان در این راستا و در تداوم تاریخ کومه‌له عمل نمی‌کند، لذا باید در عمل دید که این یک تحول یا یک ترفند سیاسی جدید است .

برای من مساله اصلی، ایجاد تقابلی متمدانه و متکی بر روشنگری تاریخی بر اساس اصولی است که زاده تمایلات شخصی نیست ، بلکه ناشی از ایجاد رابطه ای منطقی با گذشته برای فهم آینده است . بدیهی است که هر کسی با دیدگاه سیاسی خود وارد این میدان میشود. اما بدون رعایت یک سری پرنسپ‌های دمکرات منشانه، یعنی پذیرش دیدگاه‌های گوناگون و تحمل آن و پذیرفتن قواعد این بازی، از دست هیچ یک از این دیدگاه‌های متفاوت به تنهایی کاری ساخته نیست. برخورد هستیرک به فراکسیون درون حکا دقیقا خلاف چنین پرنسپ‌هایی بود و قبل از هر چیز نشان از تداوم تنگ نظری‌ها و درس نگرفتن از این تاریخ داشت. اگر نخواهیم با برجسته کردن موضوعات دیگر حکم سنگین‌تری بدهیم. و اما سؤالی که در هفته‌های آینده ما را بخود مشغول میدارد این خواهد بود که قدم مثبت کنگره کومه‌له در راستای فاصله گرفتن از این تنگ نظری‌هاست ؟

3 آگوست 2008